



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی - تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

دلو ۱۳۹۸، فبروری ۲۰۲۰

شماره ۵۳

شده و با نادیده گرفتن علت که همان جوهر دین است، مبارزه به پیکار با معلول محدود می‌گردد.

فرایند نقد دین بایست به گسست انسان از نیروهای ماورا طبیعه و آسمانی بیانجامد. تا انسان‌ها دیگر علت نا هنجاری‌ها، نکبت‌ها و فلاکت‌شان را در تقدیر، اراده و مشیت "الهی" جستجو ننموده و درک کنند که آن همه نتیجه کنش خود انسان در نظام وارونه بی است که همزمان با در اختیار داشتن وسایل معیشت، متناسب با هستی اجتماعی انسان‌ها مسیر تفکر آنها را هم مهندسی می‌نماید. نقد دین باید پرده ازین واقعیت بر دارد که در جوامع مبتنی بر طبقات، کنش انسان در مدیریت تولید، وسایل تولید و توزیع ثروت پدید آورنده نابرابری‌هایی است که بر اکثریت افراد جامعه تحمیل می‌گردد، نه پدیده بی به نام تقدیر که گویا خدا کاتب آن است. اگر انسانها به این درک نایل گردند که آن ابر قدرتی را که به نام "قادر مطلق / خدا" می‌پرستند، چیزی جز بازتاب خواست‌ها و آرزوهای دور از دسترس آن‌ها و تجلی قدرت خود آنها نیست، و یک نظام زمینی محصول تفکر و ذهن خود انسان در یک جامعه طبقاتی، هستی اجتماعی و اراده انسانها را در دست گرفته و با تحمیل از خود بیگانه‌گی بر آنها، آنها را منفعل ساخته است، آنگاه متوجه می‌شوند که باید زمینی باندیشند. و این زمینی اندیشیدن می‌تواند سر آغاز حرکتی باشد برای درک منشاء واقعی رنج و ستم‌های تحمیل شده بر اکثریت محروم و محدودیت‌هایی

ادامه در صفحه ۲

نقد دین پیش شرط هر نقدی است (مارکس)



آتیلا مهربان

توصیه کردند. توصیه بی که چیزی جز انعکاس ذهنیت مردسالارانه یا حداقل نوعی تسامح و کنار آمدن با مهره‌های دینی و دولتی برای ماندن و حفظ آنچه که دارند، نیستند.

مسئله اساسی در نقد مسائلی ازین قبیل در این است که معمولاً دستاویز دینی، احکام دینی و کتب آسمانی به عنوان پدیده‌های آسمانی که فوق حیطه قدرت انسان پنداشته میشوند، جدا از واقعیت‌های مادی و شرایط عینی بی که دین در آن فرصت و امکان رشد می‌یابد و جدا از جوهر دین آماج نقد قرار می‌گیرند. یا به عبارت دیگر معضل دین از یک اصل، به یک جزء تقلیل داده

اخیراً اظهارات و پخش بینرهای به شدت زن ستیزانه توسط امام مسجد گازرگاه شهرهرات، مولوی مجیب الرحمن در مورد حجاب زنان و ایجاد اداره امر بالمعروف و نهی از منکر، عکس العمل‌های زیادی را بر انگیخت. نقدها و موضع گیری‌های مخالفین آن اقدام‌های غیرانسانی، شخص مولوی مجیب الرحمن و در بهترین حالت احکام شرعی بی را که به کنش‌های مولوی مذکور و هم قطاران او مشروعیت می‌بخشد، آماج قرار دادند. عده بی از فعالین حقوق زن، تفسیر زنانه از قرآن و رجوع به بخش‌هایی از قرآن که به بحث روی عدالت می‌پردازد را به عنوان راه حل و عبور از اپارتاید اسلامی،



در این شماره: اشرف غنی و احیای هویت فرهنگی - تاریخی "افغانی" (صفحه ۳)؛ میزگرد سوسیالیسم کارگری (صفحه ۵)؛ آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین (صفحه ۸)؛ انسان خشن محصول جامعه طبقاتی (صفحه ۱۰)؛ اطلاعیه به مناسبت اعتراض‌های اخیر مردم آزادیخواه ایران (صفحه ۱۴)

که جلو پایشان گذاشته شده تا نتوانند نیاز های شانرا بر آورده ساخته و آرزو های شانرا تحقق بخشند.

مارکس در مقدمه " نقد فلسفه حق - هیگل " می نویسد: "انسان موجود انتزاعی نیست. انسان، یعنی جهان انسان، دولت، جامعه. این دولت و این جامعه اند که مذهب یعنی (این آگاهی وارونه) را می آفرینند، چرا که خود جهانی وارونه اند. مذهب نظریه عمومی این جهان وارونه است". و به این نتیجه ی منطقی می رسد که " ... نقد مذهب، پیش نهاده ی هر نقدی است". چون زمینی اندیشیدن انسانها اولین گام در جهت درک عوامل بد بختی آنها بوده و به آنها اجازه می دهد بدون ترس از زیر پا گذاشتن مقدسات به شناسایی علت نکبت تحمیل شده بر خود شان، آگاه گردند.

در یک جامعه طبقاتی و به شدت عقب نگهداشته شده، مانند افغانستان، تضاد منافع اقلیت در قدرت با اکثریت فرودست یک واقعیت عریان است. دین پوششی است بر تن عریان این تضاد. طبقه حاکم برای حفظ هستی خودش، آگاهی اجتماعی را بر محور دین و هویت های دینی شکل می دهد و متناسب با ساختار اقتصادی، سیاسی که در واقع پایه های منافع طبقه حاکم اند، دین را تفسیر می کنند. گویا تفسیر متفاوت، مثلاً تفسیر زنانه از قرآن، می تواند تغییری در ماهیت و جوهر دین ایجاد کرده و با این رویکرد جدید زنده گی نیمی از نفوس جامعه متحول شده و یا حد اقل سطح خشونت ها در برابر آنها کاهش یابد. محدودیت افق دید این افراد یا گره خوردن منافع آنها با طبقات حاکم سبب می شود که در سکوی اعتراض با تشریح متفاوت علت، علت را از آماج حمله مستقیم بدور نگهدارند.

مکثی کوتاهی بر رویداد های اخیر در هرات متجلی واقعیت هایی است که تا این جا به آن پرداخته شده است. حال بر مبنای واقعیت های مادی، بنگریم چه دلایلی سبب شده اند که شرایط

را به گونه یی رقم زند که یک ملای انگل سر از غاری بدر کرده و بیباکانه با برپا کردن اساط امر بالمعروف و نهی از منکر و نصب بلبورد های تبلیغاتی بر شیوه زنده گی انسان ها با معیار های عصر حجر تصمیم بگیرد.

پرورش اسلام سیاسی در دامن غرب که با تشکیل کمربند سبز در شرق میانه، از ایده به فعل پیوست. بورژوازی در برابر تضاد های اوپژکتیوی به تحول در نوعیت تغذیه فکری طبقات فرودست پرداخته و به تفسیر جدیدی از دین که منافع آنها را در شرایط رویا رویی با قدرت های در حال رشد، می توانست بر بتاباند پرداخته و هویت های دینی جدیدی را می سازد. هویت هایی که " انقلاب " اسلامی ایران و متعاقباً گروه های مجاهد در افغانستان و بعداً دولت های عراق، لیبی و تشکلات القاعده، طالبان و داعش بر مبنای آن شکل گرفتند.

کنفرانس بن اول، تلاش هم آهنگ کشور های سرمایه داری برای لگام زدن به مهره هایی بود که خارج از قاعده بازی آنها عمل می نمودند. اما کماکان به ابزار دین برای ایجاد هویت های متفاوت، نیاز مبرم موجود بود که با افزودن احساسات ناسیونالیستی و تعلقات تباری و منطوقی بر آن، می توانست بر میزان کار آیی آن به نفع نیرو های حاکم افزوده شود. این تحول ابزار مناسبی برای پوشانیدن تضاد های اوپژکتیوی موجود در جامعه و متضمن ادامه حاکمیت طبقات حاکم بود.

اساسی ترین اصل قانون اساسی افغانستان، که دموکراسی مورد نظر سرمایه داری با آن هیچ منافاتی ندارد، اینست که هیچ قانونی در افغانستان نمی تواند در تضاد با قوانین اسلامی باشد. همچنان نیرو های حاکم و حامیان بین المللی آنها شرایط و امتیازات ویژه ای را برای مولوی مجیب الرحمن و هم زادان شان طالبان، گلبدین و مهره های سوخته دیگر جهادی که همواره انگل وار زیسته اند و از نیروی کار دیگران و به یمن اسلام سیاسی از همه امکانات مادی، معنوی و قدرت برخوردار شده اند، داده است. حفظ این هستی اجتماعی آنها را به هر اقدام وحشیانه یی و میدارد. چون با سپر قدسیت دین توانسته اند حریم باد آورده قدرت و امتیازات شان را از تعرض مصون داشته و حفظ نمایند، نمی توانند کوچکترین

حرکتی را که قدسیت دین را در هم شکند، تحمل کنند. کشف حجاب و نمایان شدن موی و صورت زنان، به این دلیل که سبب می شود تقدس دین ترک بردارد، تب مرگ بر اندام دین و متولیان آن می اندازد و مانند غریقی آن ها را دست به دامان پدیده های سنتی و مرد سالارانه مانند " غیرت " می نماید.

مذاکرات صلح آمریکا با طالبان و باز شدن امکان مشارکت طالبان در قدرت سیاسی با کمک آمریکا، که احتمالاً به تعویق افتادن نتیجه انتخابات هم به آن دلیل باشد، می تواند انگیزه دیگری در اکروبات بازی سیاسی مولوی مجیب الرحمن باشد. با این شیوه می تواند در دولت احتمالی یی که طالبان با حمایت مخصوصاً آمریکا در بدنه آن شریک خواهند بود، سهمی به خود ش اختصاص دهد. چرخش هایی ازین قبیل و تغییر چهره متناسب به شرایط یکی از خصوصیات افراد ابن الوقت است که به گواهی تاریخ در زمان محمد هم معمول بوده است. تفاوت آیه های مکی و مدنی در قرآن گواه این ادعاست و نشان می دهند که چنین افرادی هیچ چیزی را برتر از حفظ منافع و موقعیت شان نمی دانند.

برداشتن بلبورد های مولوی مجیب الرحمن از سطح شهر هرات، بدون تردید عقب راندن تهاجم او به ابتدایی ترین حقوق انسانها و مخصوصاً زنان است، ولی هیچگاهی پایان کار نیست. آغاز واقعی برای پایان کار، جستجوی دلیل تفاوت ها در واقعیت های اجتماعی است نه در نفس دین به عنوان یک پدیده آسمانی. همزمان بایست به این امر توجه نمود که صرفاً ملاها و آن هایی که اعتقادات دینی را صریح تأیید می نمایند، نماینده گان دین نیستند. کسانی که لزوم در افتادن با دین را درک نموده و نشانه های عمیق حاکمیت دین را در خودش و در فرهنگ حاکم به جامعه درک نمایند، و یا تلاش در توجیه احترام به دین به دلیل عقیده توده ها با آن تسامح نمایند، همه به نوعی حامل ویروس دین هستند. به قول مارکس "مبارزه علیه (جوهر) دین، مبارزه علیه آن جهانی است که مذهب رایحه ی روحانی آن است".

زنده باد سوسیالیسم!

اشرف غنی و احیای هویت فرهنگی - تاریخ "افغانی"



عنوان یک جنبش بورژوازی ضروری باشد. اما پیش از آن باید دید که چه رابطه‌ی بین ملت و تاریخ وجود دارد و این که آیا مفاهیم ملت و ناسیونالیسم مفاهیمی تاریخی، ازلی و طبیعی اند یا محصول سیاسی جنبش و طبقه معینی در دوران جدید. ناسیونالیسم به مثابه یک جنبش فاقد یک تئوری منسجم است و بر یک دستگاه ایدئولوژیک مبهم و سرهم بندی شده‌ی تکیه دارد. (به خصوص ناسیونالیسم افغانی)؛ اما آنچه عامل تحرک آن به عنوان یک جنبش سیاسی می‌شود اراده سیاسی نیرومند نماینده‌گان و الیت و نخبه‌گان طبقه بورژوا است که در شرایط تاریخی، سیاسی و اجتماعی معین دوران مدرن امکان می‌یابند تا دست به ساختن ملت بزنند. و در مورد افغانستان و تلاش ناسیونالیسم افغانی احیای دولت-ملت.

غنی در آغاز سخنرانی پس از اشاره به این که بحث اش را در شش بخش ارائه می‌دارد، از هدف و وسیله‌ی که ادامه در صفحه ۴

هویت ملی به عنوان یک ارزش یاد آوری نمود. البته او این بحث را به قول خودش در حدی که برای همه قابل فهم باشد ارائه نمود. در این بحث او به تحولات تاریخی بی که باعث نابودی زیر ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی جامعه در طول تاریخ شده، از جمله حمله علاءالدین جهانسوز، چنگیز و تیمور لنگ و... اشاره نمود؛ چیزی که به مذاق برخی از ناسیونالیست‌های تبارگرا خوش نخورد و آن را اهانتی به قوم و عشیره خویش تلقی کردند.

نکات محوری بحث اشرف غنی در این همایش از نظر من این ضرورت را بار دیگر علنی ساخت تا به پدیده ناسیونالیسم افغانی و یک سری از مفاهیم تئوریک مجدداً پرداخته شود. من در این نوشته تلاش می‌کنم با نقل از سخنرانی اشرف غنی این مسأله را دنبال نمایم. غنی در این بحث که از انسجام چندانی هم برخوردار نبود تلاش به خرج داد تا در لابلای طرح مسائل متنوعی از تاریخ، جغرافیا، زبان و میراث‌های فرهنگی عوامل ذهنی و تعبیر روانشناسانه را در کنار عوامل عینی چیده و هویت تاریخی افغانی را از آن استخراج نماید. هویت ملی بی که اشرف غنی و بیشترین فعالان جنبش ناسیونالیستی از چپ و راست در پی ترسیم آن هستند ضرورت وجودی اش از آنجا ناشی شده و می‌شود که ناسیونالیسم تباری-قومی در کنار اسلام سیاسی به دلیل انقطاب اجتماعی بی که حاصل جنگ سرد، لشکر کشی شوروی سابق و مداخله آشکار قدرت‌های دیگر امپریالیستی و حامیان منطقه‌ی شان بود با توجه به شرایط جدید بین‌المللی و منطقه‌ی همچنان محل از ابراز وجود دارند و موی دماغ جریان اصلی که همانا ناسیونالیسم افغانی باشد، استند.

شاید برای درک بهتر نکات کلیدی سخنرانی اشرف غنی که خواست‌گاه مشترک همه جنبش ناسیونالیسم افغانی را می‌سازد نگاه گذرابی به مبانی تئوریک ناسیونالیسم به

بخشی از ناسیونالیست‌های افغانی در تقابل با نیروهای دیگری از ناسیونالیست‌های قومی و مذهبی که طی این چهار دهه بیشتر هویت‌های تباری و قومی را به عنوان پلاتفرم سیاسی یدک کشیده‌اند، در تلاش "احیای" ناسیونالیسم افغانی در عرصه تاریخ، فرهنگ و هویت به عنوان یک "ارزش مشترک" بر آمده‌اند. البته همه جریان‌ها و نیروهای ناسیونالیستی از چپ تا راست در این تلاش شریک‌اند و هر کدام به اندازه توان و توشه‌شان سعی به خرج داده‌اند تا ناسیونالیسم افغانی را در یک هیئت عمومی نماینده‌گی نمایند. در کنار بازمانده‌های هردو نحله چپ بورژوا-ناسیونالیست که به دموکراسی و بازار تمکین نموده و التزام شان را به صیانت از مناسبات حاکم بارها اعلام داشته‌اند، جناح ملیت‌اند و چپ ناسیونالیسم افغانی در وجود جریان‌ها و نهادهای غیراجتماعی، پراکنده و فاقد انسجام که حضور سیاسی و اجتماعی کم رنگ و بی اثری در سوخت و ساز درون جامعه و تحولات سیاسی و اجتماعی آن دارند وجه تمایز شان با سایر هم‌کیشان خود در جنبش ناسیونالیستی را در موضعگیری شان در قبال اشغال افغانستان، حضور نیروهای امپریالیستی و در تقابل با بورژوازی "کمپرادور" یا دلال که دولت وحدت ملی به رهبری اشرف غنی آن را نماینده‌گی می‌نماید، بیان کرده و می‌کنند.

اشرف غنی در همایش زیر عنوان "گفتمان تاریخ، فرهنگ و هویت ملی" در کابل و در حضور اساتید و دانشجویان دانشگاه‌های کابل در نقش استاد ظاهر شده و از چگونه‌گی احیای هویت تاریخی، فرهنگی و به کار بستن آن برای قوام و استمرار

سوسیالیسم کارگری د
افغانستان دکارگرانو او
زیارایستونکو غرڈی،
راشی د هر راع طبقاتی جبر
پر ضد دغه غرڈا جگ او
بلنه لاپسی پراخه کړو!

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

اشرف غنی و احیای هویت...

نسل جدید برای تحقق این پروژه سیاسی استفاده نماید شروع نموده و می‌پردازد به توضیح هدف و چنین می‌گوید: "هدف ما چیست؟ درک علمی از سرمایه‌های ما و انتقال این درک به مردم و دولت به شیوه‌های عام فهم و قابل درک؟! اینجا مراد از سرمایه، سرمایه‌های تاریخی، فرهنگی و جیولوژیک است و مشکل عدم اقبال ناسیونالیسم افغانی. او به تعبیری بقای تاریخی ملت-دولت و عدم آن را طول یک دوره تاریخی در این می‌بیند که: "... ما به حیث یک ملت آگاهی اساسی از سرمایه‌های خود نداریم... و تا یک درک واضح، علمی و مشخص را از سرمایه‌های خود نداشته باشیم برنامه ریزی ما، نوع گفتمان ما، نوع توقعات ما و نقش خود ما به صورت اساسی عیار نمی‌شود؛ ... کار هویت ما، کار تنها ادبا و استاد های زبان شناسی ما نیست، کار همه افغان ها است."

برای این که "هویت ملی افغانی" به مثابه یک هویت جمعی شکل بگیرد، قوام یابد و نهادینه گردد، ناسیونالیسم افغانی به عنوان یک جنبش سیاسی بورژوازی به وسیله و ابزاری جهت محقق شدن آن نیاز دارد. اشرف غنی تلاش می‌کند که این ابزار و وسیله را تشریح نماید و در ادامه می‌پرسد: "وسیله چیست؟ وسیله ایجاد یک موزیم ملی افغانستان در قصر دارالامان است..." و می‌افزاید: "این قصر فعلاً ماهیت ندارد، یک تعمیر است." خطاب به دانشجویان و اساتید و حضار می‌افزاید: "من از شما می‌خواهم که این (قصر) را به یک سمبول هویت ملی و (به) یک وسیله ایجاد گفتمان ملی در افغانستان مبدل کنید."

آنگاه و در ادامه می‌رسد به پرداختن به شیوه و چگونگی آن و می‌پرسد: "شیوه چیست؟ انسجام یک گفتمان ملی برای انتخاب بهترین شیوه‌ها و ابتکارات." خطاب به حضار: "... شما باید نقش اداره کننده این گفتمان را به عهده بگیرید." این حرکت سنجیده شده تلاشی است برای القاء حس

مشترک ناسیونالیستی در اذهان مخاطبان، که همه هم جوان اند و هم به نوعی پذیرا. بلافاصله طریقه‌ی ادای یک چنین نقشی را یاد آور شده و می‌گوید: "هر نمایش یک روایت می‌خواهد، یک قصه می‌خواهد، یک داستان می‌خواهد؛ داستانی را که برای این روایت ایجاد می‌کنیم چه خواهد بود؟ ... و نکته کلیدی دیگر این است که این روایت را چگونه انتقال می‌دهید." در ادامه می‌رسد به این که چگونه این روایت ناسیونالیستی به عنوان هویت ملی مشترک همه گیر، سراسری و همه شمول گردد. غنی خودش می‌داند که ایجاد یک موزیم و آن هم تنها در پایتخت کارساز نیست؛ بناءً در عین طرح پرسش می‌افزاید: "... چطور این موزیم را از راه استفاده از تکنولوژی به هر مکتب، به هر مسجد، به هر محل بود و باش مردم انتقال می‌دهید؟ ... تنها نقش یک نمایشگاه نیست (بلکه) یک روایت ملی است و این روایت ملی را به چه شکل انسجام می‌دهید ... روایت نسل شما از گذشته‌ها، از حال و آینده‌ها چیست؟"

در بخش دیگری از این سخنرانی خطاب به نسل جوان حاضر در این همایش می‌گوید: "... از دیدگاه من شما فرصت این را دارید... که بزرگترین نسل معاصر افغانستان شوید؛ نسلی که افغانستان را از بی‌ثباتی به ثبات، از فقر به رفاه، از انزوا به ارتباط از انارشی به یک نظام با ثبات جمهوری خواهد رساند."

یکی از ترندهای ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی و یک جنبش بورژوازی ارجاع به تاریخ، ساختن، تولید و مهندسی روایت های دروغین و مبالغه آمیز است. در سخنرانی غنی این وجه قضیه خیلی پر رنگ است، مثلاً هنگامی که او روایت با آب و تابی از منابع زیر زمینی و موقعیت جغرافیایی و جیولوژیک افغانستان را بیان می‌کند این ترند خیلی در یک شکل رمانتیک نمایان می‌شود که تو گویی جغرافیای سیاسی افغانستان از قدیم و ندیم موجودیت داشته است. غنی: "... جیولوجی ما به ما چه می‌گوید؟ آیا نسل شما جیولوجی افغانستان را درک کرده است؟" "... وقایعی که ۶۰۰ میلیون سال پیش رخ داد تعیین کننده آینده تان است. عدد را اشتباه نمی‌گویم. ۶۰۰ میلیون سال گذشته طور مثال مس عینک تولید شد. ۶۰۰

تا ۶۵۰ میلیون سال افغانستان وجود نداشت. شمال افغانستان و جنوب افغانستان دو بحر اعظم مطلق جدا بودند. کابل یک بحیره بود که هیچ نوع ارتباطی با نیم قاره هند نداشت. یک تصادم دو بحر اعظم، کوه های هندوکش را ایجاد کرد. تصادم دومی ما را به شبه قاره هند بسته (وصل) کرد. نتیجه این چیست؟ یکی از مهمترین ذخایر روی دنیا در خاک تان است. افغانستان اگر جیالوجی آن را درست درک کنید به یکی از کلان ترین تولید کننده های مس، به یکی از کلان ترین تولید کننده های آهن، به یکی از بازیگران عمده طلای دنیا، عناصر قیمتی از لاجورد تا زیورات گرفته، مگر مخصوصاً زیاده ترین سرمایه تان در لیت یوم است... از ۱۷ عناصر نادره یی که در جدول مندلیف موجود است ۱۴ اش در افغانستان است."

در ادامه این ادعا چاق و چاق تر شده می‌رود؛ اشرف غنی مدعی است که: "... کلان ترین شهرک صنعتی قبل تاریخ در آسیا در عینک بود. معدن مس عینک یک مرکز عظیم صنعت ماقبل تاریخ بود." "... خوبی در چیست؟ خداوند سر افغانستان یک نعمت (رحمت) عظیم داشته. (ملت برگزیده!!)؛ این لاف و گرافه گویی ادامه می‌یابد و گویا خدا چنان بر این "ملت غیور" رحمتش را ارزانی داشته است که او اظهار می‌دارد که: "... نقش تاریخی جغرافیای خود را اما درک نمی‌کردیم. خصوصیات جغرافیای ما چیست؟ من یک چند خصوصیت را خدمت شما عرض می‌کنم؛ ... اولین نکته این است که در قلب آسیا قرار داریم. از ۳ تا ۳۰ هزار سال نقطه ارتباط بوده، از این لحاظ این خاک مهد تجارت بوده. در خون هر کدام تان (خطاب به حضار) یک تاجر است. تاریخ ۵ هزار ساله تجارت دارید؛ ... نقطه ارتباط کل دنیا بوده اید. ۲۵۰۰ سال پیش ما زنان تاجر داشتیم؛ در دوران بودائی قسمت عمده بانکداران ما زن بودند. اسناد داریم(!!؟) (غنی هر چند تصریح نمی‌کند ولی مانند همه جنبش های ناسیونالیستی مثل جنبش نازی در آلمان و جنبش صیهونیستی و... ادعای ملت برگزیده شده را دارد.)

ادامه دارد...

در همه متن خطوط تأکید و توضیحات میان قوس از من است

بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

میزگرد سوسیالیسم کارگری

در مورد تحلیل اوضاع سیاسی افغانستان، پروژه صلح و پیامد های محتمل آن

سوسیالیسم کارگری:

بلاخره بعد از سردرگمی های متعدد، و تصمیم غیر مترقبه ترامپ در عدم امضای توافقات به دست آمده در مذاکرات خلیل زاد با طالبان، انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان برگزار گردید. ولی برخلاف وعده های متعدد کمیون انتخابات در اعلام نتایج انتخابات در تاریخ های معینه، چندین بار اعلام نتایج به تعویق افتاده است. از نظر شما دلیل و یا دلایل این امر و سکوت نسبی احزاب رقیب در برابر این تأخیر طولانی چه می تواند باشد؟ و پی آمد اعلام نتایج انتخابات چه خواهد بود؟

فهم آزاد:

همان گونه که در متن پرسش نیز آمده است کمیون های انتخاباتی و مجامع حامی این نهادها تا اکنون قادر به اعلام نتایج نهایی انتخابات نشده اند؛ تنها این بل زمینه های تکوین و بالاخره به نتیجه رسیدن شکل دادن به یک رژیم و ساختار سیاسی بی که طالبان یک رأس اهرم اصلی آن را می سازند، نیز به سرانجام مطلوب نرسیده است. از نظر من عامل و دلیل اصلی تأخیر در اعلام نتایج از این جا سرچشمه می گیرد. در مطالبی از این قلم و در این مورد مشخص بارها و به طور مشروح سیاست ها و منفعت های قدرت های اصلی از جمله امریکا و حامیان منطقه ای اش در شکل دادن و مهندسی ساختار سیاسی افغانستان مورد تحلیل و بررسی قرار داده شده است. لازم می آید که یک بار دیگر و در پاسخ به پرسش شما آن را مرور نمایم. با همه ناهمگونی، تعارض و رقابت نیروها و احزاب سیاسی در افغانستان، همه این نیروها و احزاب به گونه ای سر در یک آخور دارند و تابع منافع و استراتژی قدرت های حامی و جهانی شان از جمله امپریالیسم امریکا هستند. با وجود این که همه طرف های شریک در قدرت و بیرون از آن در تلاش بوده و استند تا سهم شان در قدرت لحاظ شود ولی رسیدن به آن را نمی توانند در تعارض و تقابل با منافع

استراتژیک و کلان بورژوازی جهانی و قدرت های امپریالیستی پی گیرند و ضمانت نمایند. همان گونه که شاهد هستیم از تأخیر در برگزاری انتخابات تا تأخیر در اعلام نتایج آن همه تابع یک پروسه موازی به آن یعنی مصالحه امریکا با طالبان بوده و است. برخی از احزاب که امروز دم از نپذیرفتن نتیجه انتخابات می زنند از جمله شاخه ای از جمعیت اسلامی که بدنه اصلی تیم "ثبات و همگرایی" به رهبری عبدالله عبدالله را می سازد تا حزب اسلامی به رهبری حکمتیار و ... ترجیحاً وفاداری شان به امر به ثمر نشستن پروژه صلح امریکا و طالبان و شکل دادن به نوعی دیگری از "امارت اسلامی" را قبل از برگزاری انتخابات تحت عنوان اولویت اصلی مردم، یعنی "صلح" اعلام کرده بودند. بناءً اعلام نتیجه نهایی و شکل دادن به اقتدار سیاسی آینده نه در حیطه و صلاحیت نهادهای انتخاباتی از جمله کمیسیونهای دوگانه و نه فیگورها و مجامع سیاسی شریک این کارنیوال بوده و است؛ در حقیقت امر این بورژوازی جهانی و قدرت حاکمه در امریکا است که بر محور استراتژی و منافع کلان سیاسی و اقتصادی اش در معادلات منطقه ای و جهانی ساختار سیاسی مقتضی را شکل و سازمان می دهند و مهره کارا جهت اجرایی شدن سیاست ها و اهداف مطمح نظر شان را همانند هجده سال گذشته انتصاب و به مسند قدرت خواهد نشانند.

در ضمن با از سرگیری دوباره مذاکرات دوحه و چراغ سبز نشان دادن قدرت حاکمه پاکستان در مورد پذیرش کاهش خشونت از جانب رهبری طالبان پروژه صلح امریکا با طالبان دارد مراحل نهایی اش را طی می کند. به همین دلیل گروه های مختلف سیاسی چه شریک در قدرت و چه مشترک در بازی انتخابات همین اکنون در صدد کسب ضمانت از سهم شان در قدرت سیاسی آینده از جانب سرمایه جهانی به رهبری امریکا بر آمده اند؛ نه برای "لیبرال ها" و تکنوکرات ها و نه برای بورژوازی جهانی تا آنجا که تأمین و تضمین منافع شان بر می گردد شکل، محتوا و چگونه گی ساختار سیاسی

جدید از اهمیت چندانی برخوردار نبوده و نیست هر چند که در سطح تبلیغاتی این جا و آن جا این مسأله را "خط قرمز" خودشان قلمداد نمایند. به همین دلیل اگر "انتخابات" پس از پایان چانه زنی های جاری به دور دوم هم کشانیده شود، که امکان یک چنین چیزی در شرایط کنونی دور از انتظار نیست و فراین نیز بر امکان پذیری آن دلالت می نماید؛ اما با توجه به رد عملی انتخابات از جانب اکثریت مردم فرودست در دور اول، امکان برگزاری دور دوم آن حتی اگر که تمایلی برای برگزاری آن وجود داشته باشد در مدت زمان کوتاه با توجه به وضعیت بد امنیتی و شرایط اقلیمی، زمستان و سرما، میسر نیست و میسر نخواهد بود. بگذریم از این که تمویل مخارج آن از عهده و توان دولت پوشالی به رهبری غنی - عبدالله بیرون است و امریکا و متحدان غربی اش نیز میل و رغبتی به پرداخت هزینه هنگفت راه اندازی دوباره آن ندارند؛ مهمتر از آن، هم به دلایل سیاست داخلی و هم به دلایل منافع استراتژیک امریکا در منطقه، به نتیجه رسیدن مذاکرات صلح و در نهایت مهندسی ساختار جدید سیاسی که در آن طالبان نه تنها شریک سیاسی بلکه یکی از نیروهای اصلی حاکمیت باشد در اولویت سیاسی قدرت حاکمه امریکا به رهبری ترامپ قرار دارد. همه این پارامترها و موارد (به ویژه به ثمر نرسیدن پروژه صلح امریکا و طالبان به این زودی)، دلالت بر آن می کند که گزینه "اداره موقت" و "حکومت نجات ملی" برای همه این نیروها از دولت امریکا و متحدانش تا نیروهای سیاسی شریک در قدرت و حواشی آن، به عنوان یک الترناتیو مطلوب، در دسترس و کم هزینه مطرح و مطمح نظر است.

بنابراین به نظر من دلیل و یا دلایل "سکوت نسبی احزاب و ..." که در پرسش شما مطرح شده است بیشتر از این جا و از این واقعیت عینی و منفعت مادی ناشی می شود. من در مطلب دیگری از مقبولیت به ثمر نشستن پروژه صلح امریکا و طالبان برای بخش وسیعی از نیروها و صاحبان سرمایه نوشته بودم که فرازی از آن را اینجا نقل می نمایم:

میزگرد سوسیالیسم کارگری

"جناح های مختلف اسلام سیاسی بدون در نظر داشت رقابت و تقابل خونین شان در گذشته، به برآیند پروژه صلح امریکا و طالبان، که چیزی نیست جز شکل دادن به نوعی از امارت اسلامی سرمایه، چشم دوخته اند و آن را مطلوب ترین گزینه برای شکل دادن به آینده سیاسی افغانستان که در آن اسلام سیاسی و ناسیونالیسم تباری همچنان سکاندار خواهد بود می دانند؛ به همین لحاظ خواهان دور زدن کل پروسه انتخابات و در نهایت بی اعتبار خواندن نتایج آن هستند. همه جناح های بورژوازی و حامیان جهانی شان می دانند که ابزارهای مشروعیت سیاسی از جمله "انتخابات" حتی در حد یک کارنیوال سیاسی دیگر اعتبارش را نزد کارگران و مردم زحمتکش که این هجده سال بذر امید کاشتند و گیاه یأس درو کردند، از دست داده است؛ و حتی برای خود قدرت حاکمه نیز دیگر انتخابات گزینه مطلوب و ضروری برای کسب مشروعیت نیست. نظریه پردازان و اتاق های فکر بورژوازی جهانی نیز مردم افغانستان را لایق و سزاوار دموکراسی نمی دانند و به همین دلیل هم است که دیگر سخنی از "دموکراتیزاسیون" در میان نیست. هرچند که رسماً و علناً پایان پروژه دموکراتیزاسیون امپریالیستی در افغانستان و منطقه جایی اعلام نشده است ولی دارند آن را با زبان بی زبانی در پیشواز ارتجاع سپاه مؤثر و کارای سرمایه امپریالیستی دفن می کنند.

پایان کارنیوال انتخابات هرچه باشد، چه نتایج نهایی آن اعلام شود یا نه، نتیجه برای کارگران و مردم آزادی خواه و زحمتکش یک سویه است. مردم با عدم شرکت شان عملاً موضع شان در بی اعتبار خواندن ابزارهای مشروعیت دهنده قدرت سیاسی را اعلام داشتند. در این هجده سال سهم مردم از ثروت و مکتب چیزی جز فقر گسترده، جنگ و کشتار، زن ستیزی و بی حرمتی انسان و جولان و اقتدار نیروهای ارتجاعی نبوده است. بناءً برای مردم به طور کل و اقشار و طبقات محروم به طور اخص "دکوراسیون دموکراتیک" که به لحاظ محتوایی و عملی جز ارتجاع، فقر و محرومیت بیشتر چیز دیگری نبوده و نیست، ارزش خاصی را تداعی نمی کند و بر این مبنا برای شان یک سان است که کدام یک از جناح های قدرت حاکمه و صاحبان سرمایه و از چه مجرا و طریقی بر کرسی اقتدار سیاسی تکیه می زنند. چون تفاوت ماهوی بی میان

"تکنوکرات"، "امرای خلافت اسلامی" و یا "فدرالیست-ها" نمی بینند و چنین تمایز فاحشی هم که بتواند به لحاظ اجتماعی و اقتصادی تغییری به نفع مردم و رفاه آن ها به بار بیاورد وجود عینی و واقعی ندارد و همه این نیروها فارغ از ادعای هر یک جمعاً به ارتجاع التزام دارند و سیاست های اقتصادی و اجتماعی واحدی را که سرمایه جهانی و نهادهای چون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی دیکته می کنند دنبال و اجرایی می کنند."

با توجه به آنچه که گفته شد و حقیقتاً واقعیت عینی و جاری جامعه افغانستان و تلاش های قدرت های امپریالیستی نیز به آن صحنه می گذارد که ایستگاه آخر این پروسه به راه افتاده شده چیزی نیست جز شکل دادن به یک ساختار سیاسی جدید که من آن را امارت اسلامی سرمایه می نامم. بناءً "پی آمد اعلام نتایج انتخابات" و یا در واقع نادیده انگاشته شدن عملی نتایج آن، تحت هر عنوان و اسم رمزی که مطرح شود، چیز نیست جز سلطه یک دست نیروهای اسلام سیاسی در همراهی و پادوی "تکنوکرات ها" و "لیبرال ها"؛ تحقق یک چنین پروژه بی پی آمد ماندگار و اسفبار طولانی مدت بر حیات سیاسی و اجتماعی کارگران و تمامی اقشار و طبقات تهنی دست و فرودست جامعه خواهد داشت. هرچند که این متاع یعنی مهندسی امارت اسلامی زیر لوای "صلح" و "نبات" و نیاز مبرم مردم به آرامش و آسایش پیشکش می شود اما واقعیت این است که غایله جنگ و کشتار، فقر و بربریت در این سرزمین پایان نخواهد یافت. عربده کشی ارتجاع خون آشام از جمله آنچه که در هرات می گذرد خود بیان زمینه چینی برای تداوم این بربریت و فراهم آوری نیروی تازه دم برای گرم نگهداشتن تور جنگ و نزاع در شکل و محتوای دیگری است. سرمایه داری جهانی همچنان هیولای اسلام سیاسی و ناسیونالیسم تباری را در خدمت پیش برد استراتژی و تأمین منافع دارزمدتش در منطقه و از جمله افغانستان در خدمت دارد. بناءً پایان دادن به این بربریت در گرو سازمان یابی، تحزب سوسیالیستی کارگران و شکل دادن به آلترناتیو آزادی خواهانه همه فرودستان و آزادخواهان جامعه است.

سوسیالیسم کارگری:

یکی از دلایل ترور قاسم سلیمانی، که جنگ های نیابتی میان ایران با کشورهای غربی، کشورهای عربی و اسرائیل را مخصوصاً در خاورمیانه طراحی و مدیریت می نمود، ظاهراً طرح های او علیه منافع آمریکا و حمله به نظامیان، مراکز نظامی و دیپلوماتیک آمریکا بود. به چه دلیل رهبران

و نظامیان طالب، که نظامیان و منافع آمریکا را هدف می گیرند و ترور مهره های مرکزی آنها به مراتب ساده تر از ترور قاسم سلیمانی است، توسط آمریکا تحمل شده و آمریکا در تلاش قرار داد صلح با آنها می باشد؟

جواد طیب:

در مورد از بین رفتن قاسم سلیمانی بوسیله آمریکا در تقابل منافع قدرت های منطقه تحلیل های فراوان از جنبه های مختلف شده است که هر کدام با توجه به فکت هایی می تواند جنبه هایی از مسأله را پوشاند، اما اینکه چرا آمریکا با طالبان اطراف میز مذاکره می نشیند و مهره مهمی از جمهوری اسلامی ایران را در عراق از بین می برد بحثی است که اینجا باید بدان پرداخت.

امریکا برای حضور دوامدارش در منطقه از دید من هیچ فرصتی را نمی خواهد از دست دهد؛ زدن قاسم سلیمانی، مذاکره برای پایان جنگ با طالبان، کمک های مالی به پاکستان برای تمویل و تجهیز هرچه بیشتر افراط گرایی در منطقه و رو در رویی گاه و نا گاه با حکومت آخوندی ایران در پهلوی مسایل دیگر برای امریکا بیشتر در جهت و خدمت این امر است. همین کشتن قاسم سلیمانی اگر از سویی به نحوی نشان دادن قدرت نظامی امریکا برای ایران و قدرت های منطقه است از طرف دیگر به گونه بی امتیازی بود به نفع حکومت ترامپ در امریکا جهت سوق دادن ذهنیت عامه در مسیر ناسیونالیسم امریکایی برای انتخابات پیش روی ریاست جمهوری امریکا و از جنبه بی هم می شود گفت توجیه هرچه بیشتری است برای استمرار حضور نظامی اش در منطقه؛ این دقیق است که امریکا و ناتو اگر خواسته باشند قلع و قمع طالبان از راه نظامی کار دشواری نیست؛ مردم افغانستان و جهان بیاد دارند که پس از حادثه یازده سپتامبر و حمله نظامی-هوایی امریکا به افغانستان در پهلوی این که طالبان تا چنگ و دندان مجهز با سلاح های خرد و بزرگ بود بیشتر از نود درصد از قلمرو افغانستان را به حمایت پاکستان، عربستان و کشورهای خلیج در اختیار داشت، ولی در ظرف یک هفته تنها بوسیله حملات هوایی بی-۵۲ امریکا و ناتو آخرین نیروی های طالبان و القاعده مغاره نشین کوه های توره بوره شدند، ولی حالا برعلاوه نیروهای امریکا و ارتش ۳۰۰ هزار نفری افغانستان، بیش از چهل کشور حضور گسترده بالفعل ادامه در صفحه ۷

میزگرد سوسیالیسم کارگری

و بالقوه نظامی در کشور دارند، گویا پاکسازی گروه های تروریستی طالب راه حل نظامی ندارد و باید از مجرا های سیاسی و گفتگو بدان پرداخت؟! این امر خیلی مشخص است که امپریالیسم امریکا از طرفی افکار عمومی مردم امریکا و جهان را جلب این کرده است که گویا امریکا و شرکا اش در دنیا پاسدار حقوق انسان و به زعم خودشان دموکراسی و "حکومت های دموکراتیک" است اما در اساس برای تامین منافع اقتصادی و رفع و رجوع بحران اقتصادی در کشورهای شان است که می خواهند جغرافیای جنگ تقسیم مجدد جهان را با حضور گسترده نظامی در خاورمیانه و هر کجای دیگر شعله ور داشته باشند. تقابل امریکا-ناتو، با روسیه، ایران، چین، هند و کشورهای دیگر در منطقه و به همین گونه نقش تمام سرمایه های امپریالیستی، حال از هر جناحی در ایجاد، پرورش، حمایت و دفاع از گروه های تروریستی داعش، طالب و بسا نیروهای افراطی مذهبی چون بوکو حرام و سلفی ها در سوریه، عراق، افغانستان و کشورهای دیگر برای آن است که نظام سرمایه داری در این کشورها در تمام زمینه ها در یک بحران کم پیشینه یی دست و پا می زند یا به زبان دیگر کشتی کل نظام سرمایه داری با گسترش فقر، بیکاری و تراکم هرچه بیشتر ثروت اجتماعی در چنگ چند میلیاردی به گل نشسته است؛ اینها برای خلاصی از این وضعیت و حفظ و گسترش سرمایه های شان باید به هر کجایی لشکر بکشند و با هر وسیله یی، حتا به قیمت جان میلیون ها انسان، آتش جنگ تقسیم مجدد جهان را هر چه بیشتر مشتعل سازند. شالوده این رو در رویی ها، کشتن ها، مذاکرات، موشک فرستادن ها و ... بر این پاشنه می چرخد. و برای همین است که امریکا و ناتو نمی خواهند سران طالب ها را که هر لحظه در تیر رس شان است یکبارگی از بین ببرند؛ البته هر گاهی که به نفع شان بوده تعداد از این ها را همانند سلیمانی از بین برده و در آینده نیز چنین خواهند کرد.

سوسیالیسم کارگری:

توافق صلح میان امریکا و طالبان که در مذاکرات میان طالبان و خلیل زاد نهایی شده و با امضای ترامپ قرار بود رسمیت یابد، در آخرین لحظات به دلیل کشته شدن پرسونل آمریکایی در حمله انتحاری طالبان، توسط ترامپ امضاء نگردید. در آستانه دور جدید از

مذاکرات که توسط فعالین سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان، امکان آن پیش بینی شده بود، طالبان همچنان عساکر آمریکایی را هدف قرار می دهند. منطق چنین تاکتیک توسط طالبان چیست؟ آیا طالبان می تواند با این شیوه فرصت مانور بیشتر در مذاکرات آتی با امریکا را کسب نمایند؟

پیکار جو:

قبل از همه باید یاد آور شوم که با در نظر داشت سرشت اصلی ایالات متحده امریکا به مثابه سر قافله نظام سود سرمایه و گروه طالبان به مثابه یکی از بنیادگرا ترین و مسلمان ترین گروه های اسلامی در اینجا ما با ظرفیایی روبه رو هستیم که به غایت حیله گر، استفاده جو، بهانه گیر، دروغ گو و فتنه گر بوده و همواره در تلاش اند تا طرف مقابل را به گونه یی غافل گیر نموده هدف مورد نظر خود را بر آورده سازد.

توقف مذاکرات میان خلیل زاد و طالبان در سپتامبر ۲۰۱۹ نخستین باری نبود که دونالد ترامپ بالای طالبان این دست پروده های وحشی نظام سود و سرمایه برآشفته شده و آنان را سرزنش کرد و مسلما آخرین بار هم نخواهد بود، چنانکه او به تاریخ ۲۰۱۸/۰۱/۳۰ نیز در واکنش به حمله گروهی طالبان بالای هوتل انترکاننتینتال کابل و دانشگاه نظامی مارشال فهیم و بخشهای دیگری از شهر کابل که در ده روز آخر همین ماه بیشتر از ۱۶۰ کشته و کم از کم ۲۵۰ زخمی برجا گذاشت در نشستی با اعضای شورای امنیت ملل متحد طالبان را به " شدت " مورد نکوهش قرار داده و با "قاطعیت تمام " گمانه زنی هایی را که در مورد احتمال گفت و گو میان امریکا و طالبان به راه افتاده بود رد نموده و افزود ... : ما با طالبان گفت و شنیدی نخواهیم داشت و برعکس می خواهیم به چیزی پایان دهیم که باید آنرا پایان دهیم، آنچه را که کس دیگری نتوانست پایان دهد ما می خواهیم بتوانیم و انجام دهیم .

همان گونه که شما نیز در متن پرسشتان به آن اشاره نمودید، ما در همان فردای اعلان توقف مذاکرات در سپتامبر ۲۰۱۹ از تریبون سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان مؤکدا اعلان کردیم که تصمیم آقای ترامپ بهانه جویی یی بیش نبوده و بخشی از استراتیجی نظام سرمایه داری مبنی بر "دهشت بیافرین و تسخیر کن!" را تشکیل می دهد، و دیری نگذشت که آغاز مجدد گفت و گوها میان این دو جناح دهشت افکن و فتنه جو درستی و دقت پیش بینی های ما را آشکار ساخت و نشان داد

که این از خود راندن ها و نوازش ها و سرزنشها که از همان آغاز کودتای هفت ثور و ورود ارتش اتحاد شوروی سابق به افغانستان ادامه داشته است، در حال حاضر که من آنرا « دوران دون کیشوتی دونالد ترامپ» می نامم به اوج وقاحت خود رسیده است.

یدامه وحشی گری های طالبان و نادیده گرفتن عمدی آن از جانب امریکا بر علاوه امتیاز خواهی طالبان در روند مذاکرات، جلوه های گونه گون دیگری نیز می تواند داشته باشد که از آن جمله است:

۱- نیاز متقابل هریک از طرفین به حضور و بقای طرف مقابل در صحنه به منظور توجیه حضور و بقای خودش که این امر به خودی خود در برگیرنده عدم تمایل طرفین به برقراری صلح و آرامش دائمی می باشد.

۲- نیت و تصمیم طالبان به برقراری دوباره امارت اسلامی مبتنی بر اسلام ناب محمدی و نیت

۳- و تصمیم امریکا به ادامه و گسترش نا آرامی ها به سائر کشورهای منطقه با استفاده از ابزاری که خود خلق کرده اند و تقلیل هزینه حضور شان در منطقه.

چنان که قبلا اشاره کردم، آنانی که از سرشت اصلی طالبان به مثابه مسلمانان راستین و تطبیق کننده گان حقیقی آموزه های بنیادین اسلام و کتاب قرآن که من آنرا «جنگ نامه» می نامم اندکی آگاهی داشته باشند می دانند که تمام ادعا های صلح جویانه و انسان دوستانه و آزادی خواهانه این جماعت دروغ و نیرنگ و فریب و تَقِیَّه یی بیش نبوده و از آن به مثابه رپوشی برای هدف اصلی شان که تطبیق صد در صد احکام قران و شریعت "عَرَا یی" محمدی می باشد استفاده می نمایند و آقای ترامپ اینرا خوب می داند ولی متأسفانه آنرا عمداً و عملاً نادیده می گیرد. در همین راستا می توان یاد آور شد که به تعویق افتیدن های عمدی اعلان نتایج و رسیدگی به شکایات انتخاباتی و فروکش کردن غرُوفش های تکت های انتخاباتی مخالف تیم دولت ساز و سخن گفتن آنان از نیاز به ایجاد یک اداره موقت به جای حکومت منتخب که به گمان غالب در اثر هدایت و پافشاری پنهانی و پشت پرده امریکا بوده می تواند و توافق ضمنی امریکابه " کاهش خشونت ها " به جای برقراری آتش بس دائمی، از یک سو طالبان را جرأت می بخشد تا با افزایش دهشت افکنی های خویش هرچه بیشتر امتیاز خواهی نمایند و از سوی دیگر اپوزیسیون را و میدارد تا با پیروی و تبعیت از تمایلات

آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان در باره دین

بخش نخست



رحمانی پیکار جو

مقدمه

برای آنکه بتوان آراء و دیدگاه‌های حکما و فلاسفه را در مورد خدایان و پیامبران و ادیان به گونه‌ی روشن و با یادآوری همه ریز و درشت‌های آن بازگو نمود بایستی آستین بر زد و نشست و تاریخ مفصلی از سیرحکمت و فلسفه در جهان و زنده گی نامه‌های گسترده‌ی از حکما و فلاسفه را نوشت زیرا از همان نخستین روزهایی که انسان پا به سپهر اندیشیدن پیرامون روی دادها و رمز و رازهای طبیعت و جست و جوی علل و انگیزه‌های رویدادها و پدیده‌های طبیعی نهاده است همین هوشمندان جامعه بوده‌اند که در آغاز برخی از ایشان با استفاده از ساده لوحی‌ها و خوش باوری‌های توده‌های انسانی و با نیرنگ بازی‌ها و عوامفریبی‌ها و افسانه سازی‌های عجیب و غریب و خارق العاده خویش برای دیگران انواع خدایان را آفریده‌اند و خویششان و یا هم انسانهای موهوم و ناپیدای دیگری را نماینده و سخن گوی آن خدایان معرفی نموده و از این طرق به عیش و نوش و امرار معاش پرداخته‌اند و بعد ها برخی دیگر از هوشمندان و چیز فهمان آن جوامع با درک ماهیت فریبنده باورهای دینی و یا هم با پذیرش و صحنه گذاری بالای آن پا به صحنه گذاشته و پیرامون چند و چون و صدق

سر آغاز به راه افتیدن بحث‌های مدون فلسفی و دانشمندان در نظری می‌گیریم.

چنان که می‌دانیم دین و فلسفه هر دو در برگیرنده زمینه‌های بی شمار و گسترده‌ی هستند که بر شمردن و تفسیر و توضیح و نقد و بررسی کامل آن ایجاب نوشتن هزاران صفحه را می‌نماید لذا به منظور جلوگیری از درازا کشیدن گفتنی‌ها می‌خواهیم در لابه لای این نوشتار تنها آراء و دیدگاه‌های نام آورترین و اثرگذارترین اندیشمندان (فلاسفه) را در پیرامون مفاهیم و یا ایده‌ها و یا مقوله‌هایی چون «خدا»، «روح»، «طبیعت»، «ماوراءطبیعت»، «زنده گی مادی و این جهانی» و «زنده گی معنوی و آن جهانی» که همه را می‌توان در مقوله «دین» گنجانید به گونه‌ی بسیار گذرا و فشرده بر شمرده و در حد امکان آن را مورد نقد و بررسی قرار دهیم. و در این راستا همواره و در همه موارد و به ذهنی بودن (سویجکتیف بودن) و عینی بودن (اوبجکتیف بودن) دیدگاه‌های فلاسفه و ذهن گرا بودن (آیدیالیست بودن) و عین گرا بودن (ماتریالیست بودن) هر یک از ایشان توجه داشته و نظراتشان را بر همین مبنا یعنی «ماتریالیسم» و «آیدیالیسم» و فروعات و شاخه‌های گوناگون هر یک که اساسی ترین مسأله فلسفه را تشکیل می‌دهد در حد توان خویش و در نظر داشت گنجایش این نوشتار مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

از آنجایی که معمولاً تالس و کسینوفان را سرقافله‌های این روند می‌شمارند ما نیز بحث‌های مان را از همین دو می‌آغازیم.

۱-۱: آغازگران پرسشهای فلسفی

۱-۱-۱: آ: تالس ملطی

حدود دوهزار و ششصد سال پیش از امروز در شهری به نام مکتوس ویا میلیتوس (ملطیه) در آسیای صغیر - ترکیه امروزی - از توابع یونان باستان کودکی دیده برج جهان گشود و تالس (طالس) نامیده شد، کودکی و نو جوانی را در کسب علم و دانش سپری نموده و در نتیجه توانست

و کذب و بود و نبود آن خدایان و پیامبران و محتویات پیام‌های آنان اندیشیده‌اند و ابراز نظر کرده‌اند و این روند رشد یابنده و گسترنده در درازای تاریخ بشر تا امروز ادامه داشته و تا جهان هست و انسان و پدیده‌ی به نام دین و دین باوری، ادامه خواهد یافت. در اینجا باید موداً یاد آور شد که هرگز نمی‌توان برای آغاز و به راه افتیدن هر یک از این دو روند (دین و فلسفه) همانند سائر پدیده‌های اجتماعی تاریخ مشخص و روشنی تعیین نمود، مگر با قاطعیت می‌توان گفت که هر یک از این دو روی کرد و کنش بشری و اجتماعی از قدمتی به درازای رشد و تکامل انسان از مرحله حیوانیت محض (تک زیست) به مرحله انسانیت (هم زیست) و تشکل نخستین تجمعات انسانی برخوردار اند که مسلماً صد ها هزار سال را در بر گرفته است.

و از آنجایی که تاریخ نگاران در حوزه دانش و فلسفه با در نظر داشت اسناد و داشته‌های نوشتاری سخن می‌گویند و گاه شماری می‌نمایند، در زمینه ادیان و فلسفه نیز که اولی با افسانه‌ها و اسطوره‌ها و دومی با تحقیقات و اندیشه‌ورزی‌های حکیمان و دانشمندان ابتدایی و ناپخته آغاز یافته است، با در نظر داشت آثار اسطوره‌ی / حماسی به دست آمده منسوب به هومر (۱) و هسیود (۲) و نقل قول‌ها و آثار فلسفی و دانشمدار مربوط و یا منسوب به تالیس و کسینوفان و آناکسیماندر و هراکلیتوس و پارمنیدس و دموکریت و پروتاگوراس و فیساگورس و برخی دیگر از فلاسفه و دانشمندان که در قرن‌های ششم و پنجم پیش از میلاد در سرزمینهای یونان و روم می‌زیسته‌اند همین مقطع زمانی و مکانی را بستر آغاز روند‌های دین مدار و دانشمدار فرض کرده‌اند، هر چند که به گواهی آثار باستانی دست داشته در مصر و میان رودان و فلسطین و حوزه مدیترانه و بلخ و مرو بخارا و بامیان و کاپیسا و گندهارا و ماوراءالنهر و چین و افریقا و هندوستان این روندها هزاران سال پیش از آن آغاز یافته است، ما نیز در این جا ناگزیر به افتخار از سائر پژوهشگران همان قرن ششم قبل از میلاد را عجلتاً

انتشار منظم، بهبود کیفیت و نشر

مستمر سوسیالیسم کارگری در

گرو همکاری، کمک مادی و

معنوی شما است. برای ما خبر و

مقاله بفرستید، نشر به را

بخوانید و به دوستان تان

معرفی نمائید!

آراء و نظرات فلاسفه و دانشمندان...

توسن نا قرار اندیشه و تفکر بشریت را از تاختن در آسمانها به منظور پیدا نمودن آفریدگار و تنظیم کننده جهان هستی، به روی زمین و پدیده های مادی رهنمون گردیده و سؤال عمده یی را که در باره پیدایش جهان مطرح بود وهست از " کی یعنی چه کسی؟ " به " چی یعنی چه چیزی؟ " رهنمون و به جای هدر دادن وقت و نیرو توانایی روانی خویش در جست و جوی آفریننده و مُدبّر کائنات به خود کائنات و مکونات آن مراجعه و در صدد آن شد تا مادهٔ المواد و اصل کائنات را دریابد و بداند که پدیده های مادی با تنوع ملیاردی خویش در آغاز از چه چیزی پیدا شده است.

تالس خدایان متعدد یونان باستان را که در سروده های هومر و هسیود آمده است به باد نقد و چالش می گیرد و با رجوع به طبیعت نشان می دهد که به ماده و ماهیت آن توجه دارد و تفکر ماتریالیستی را در خود می پرورد، مگر با این هم چون در آن دوران ماتریالیسم بر علم متکی نبود و ناپخته و نارس بود و بر شناسایی های سطحی و ابتدایی همان دوران تکیه داشت و بنابر آن نمی توانست علمی باشد. لذا خودش فی البداهه و به گونه یی غریزی به خدایی واحد و آمیخته و ممزوج در همه پدیده های جهان هستی قائل بود، به این معنی که او موجودیت خدای مورد نظرش را بدیهی می پنداشت و به این باور بود که جهان آفریننده یی دارد که خردها او را در نمی یابند و تنها از روی آثارش ادراک می شود، ارسطو در کتاب های « دربارهٔ آسمان»، « دربارهٔ نفس» و «میتافزیک» خویش در مورد آراء او روشنی انداخته و گفته است، تالس را عقیده بر آن بوده است که خدا نخستین چیزی را که خلق کرده است آب بوده است و سپس از آب به مثابهٔ «مادهٔ المواد» و یا «علة العلل» همه کائنات شکل گرفته است. او زمین را همچو تنهٔ بریده شدهٔ درختی می پنداشت که به روی آب شناور است. همه اشیاء را دارای روح و روح را «قوة محرکه و یا جنباننده» یی می دانست که اشیاء را به حرکت می آورد و برای اثبات ادعای خویش مقناطیس را مثال می زد. ارسطو ارج فراوانی به او قائل بوده و ضمن برشمردن آراء و آموزه هایش با آوردن تفسیرهایی کوشیده است تا دیدگاه های وی را توجیه

نموده و پذیرفتنی تر سازد مگر به گفتهٔ برتراند راسل در تاریخ فلسفهٔ غرب، ارسطو در مورد این که منظور تالس از خدا و روح دقیقاً چه بوده است تفسیر روشنی ارائه نمی دهد.

هرچند تالس در ریاضیات و نجوم ابتکاراتی داشته است، مهم ترین موضوعاتی که وی را از نظر فلسفی در تاریخ اندیشه امتیاز می بخشد، کوشش وی برای شناختن جهان از راه مشاهده و تفکر و واقع بینی، به چالش کشیدن افسانه های دینی و تفسیرهای اساطیری و تلاش جهت فهم جهان بدون توسل به خدایان و افسانه ها و نیروهای نامحدود آنان است.

چون تالس در شهر ملطیه چشم بر جهان گشوده و در آن زیسته و آموزش دیده و در مقام استاد و راه نما شاگردانی را پروریده و هوادارانی داشته است که بعد از مرگ وی نیز آموزه هایش را پی گیری نموده مکتب فلسفی یی را پی ریزی نموده اند، لذا مکتب منسوب به او و پیروانش را «مکتب ملطی» نامیده اند که پس از بررسی آراء یکی دیگر از قافله سالاران اندیشه به نام «کسینوفان» به توضیح مبادی فکری برخی از اندیشمندان منسوب به این مکتب نیز خواهیم پرداخت.

پانویس ها:

۱ - هومر یا هُمُرس شاعر و داستانسرای یونانی است و احتمالاً در حدود ۸۰۰ سال پیش از میلاد می زیسته است. تنها آثار به جا مانده از وی، دو گلچین سروده ها به نام های «ایلیاد» و «ادیسه» است و هرآنچه که ما دربارهٔ تاریخ و افسانه های یونان باستان می دانیم از لای همین سروده های حماسی - اسطوره یی گرفته شده است.

۲ - هسیود یا هزیود یا هسیودوس (زاده: ۸۴۶ قبل از میلاد، درگذشت: ۷۷۷ قبل از میلاد)، شاعر یونانی و سرایندهٔ مشهورترین منظومهٔ «نسب نامه خدایان» بود. وی که پس از هومر، محبوبترین شاعر کلاسیک یونان محسوب می شود، از اهالی آسکرا واقع در بئوتیا بود و در قرن هشتم قبل از میلاد می زیست.

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی تاریخ دی، دز بپساک گرواوز بپساک شوونکو طبقو تر منخ، د محکومو او حاکمو طبقو تر منخ، د تپولنی د تکامل په مختلفو پراونوکی او هم دا چی دغه مبارزه هغه حای ته رسیدلی ده چی ز بپساک شوونکی او ستم شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور نشی کولای ز بپساک گری او ستمگری طبقی (پانگه والی) جغ نه خلاصی ومومی مگر دا چی په عین حال کی تپوله تپولنه دتل لپاره د زبپساک او ستم له قید نه وږغوری.

(مانفیست کمونیست)

**دین دم عمیق، آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است. افیون
توده ها است.
(کارل مارکس)**

انسان خشن محصول جامعه طبقاتی

زرقا فروغ

مارکس اسطوره مادر ایثارگر و زن فداکار سال‌ها زن را از آنچه بود دور کرد.

با پا گرفتن طبقات و ظهور جوامع انسانی غیرعادلانه متکی بر مالکیت خصوصی آن‌جا که انسان و خصوصاً انسانی که مونث زاده می‌شود، در نظام برده داری (زنان اولین بردگان تاریخ) در جامعه‌ی فیودالی و در رابطه‌ی تولیدی حاکم، به‌روال بهره‌ی مالکانه، (رعیت)، و در جامعه‌ی سرمایه‌داری، در حاکمیت سرمایه و به‌روال مناسبات کالائی، بدل به (کالا) می‌شود.

در نظام مالکیت خصوصی در هر رابطه‌ی ای تملک و سلطه‌ی بر قرار است خواه بر خشونت یا معامله ویا مصلحت هر دو سوی رابطه همواره گله‌مند و متوقع است و درین مناسبات هر دو جانب از خود بیگانه اند. درین نظام وارونه تصاحب، بهره برداری و استثمار نورمالیزه می‌گردد. هر رابطه‌ی ای در چوکات نظام طبقاتی هرچند از ابتدا طبیعی باشد در سیر و تعاملات این سیستم کالائی می‌گردد. امیال و رابطه‌ی طبیعی زن و مرد نیز ازین امر مبرا نیست تا آن‌جاییکه حتی عشق که خود عاطفه‌ای است تحت چنین روابط مالکیتی و نیز مناسبات مربوط به آن، آنقدر از خود می‌گریزد و با خودبیگانه می‌گردد که به‌جای رابطه‌ی عاطفی و انسانی وصل جنسی را فقط بیک تمایل صرفاً لذت‌جویانه بده و بستان تقلیل می‌بخشد چه بشکل ازدواج مروج سنتی و یا خرید کالا وار جسم زن (فحشا) و درست به‌همین علت تحت سیادت روابط مالکیتی رابطه‌ی جنسی بیرون از مالکیت را مهر فحشا و انحراف می‌زنند، در حالیکه با تمام تابو سازی فحشا، اما در عمق نوع فحشا را می‌پروانند.

فحشا بصورت سنتی و رایج در جوامع طبقاتی پیشین ویژه زنان بوده در حالیکه امروز این پدیده خاصیت فرا جنسیتی پیدا کرده است که حتی جسم کودکان از هر دو جنس را به خرید و فروش گذاشته اند، در جوامع عقب مانده بشکل کودک همسری و یا فروش کودکان برای بهره برداری از آنها به اشکال مختلف و حتی فروش اندام کودکان و در جوامع به اصطلاح مدرن سرمایه داری در تجارت پورن و برده جنسی از آنها استفاده می‌گردد.

ادامه در صفحه ۱۳

چگونگی تولید زنان از مردان متفاوت شد این یکی از عوامل مساعد کننده تقسیم کار جنسیتی است.

مردان از گوشت حیوانات و ماهی استفاده می‌کردند در حالیکه زنان و کودکان گیاهان و دانه حیوانات را می‌خوردند. جالب اینکه دختران در کنار مادر شان می‌زیستند در حالیکه پسران بعد از اینکه بزرگتر میشدند مادر را ترک کرده و در محل مردان شکار، مهارت‌های رزمی و گوشت خوارگی می‌آموختند. درین زمان طبیعت تمام ابزار شکار و مقاومت در مقابل طبیعت ملکیت مرد شد و زنان عاری از آن بودند، بارشده کمیت انسانی مواد غذایی و سایر مواد نیاز برای زنده ماندن کمبود می‌کرد آنجا بود که جنگ‌ها برای ذخیره و انباشت شروع شد.

تا این زمان روابط جنسی بشر در داخل قبیله مقید به هیچ قاعده‌ای نبود. ولی بعد ازین تمام روابط بر اساس مالکیت خصوصی شکل می‌گیرد، این تعاملات زن را به زن خانه دار، نان خور و وابسته مرد، و مرد را نیز به نان آور خانواده تبدیل کرد. و این روند از شش هزار سال اخیر تا امروز ادامه دارد.

درین شش هزار سال نظام بشری دچار تحولات اعظمی شد، مالکیت خصوصی بوجود آمد. اولین هسته‌ی طبقات اجتماعی بوجود آمده و رشد کرد. دیکتاتوری، سرکوب، شکنجه، فحشا، دزدی زندان و به همین طور تبعیض‌های رنگارنگ، تجاوز جنسی از تبعات همین تمدن شش هزار سال اخیر است. و روابط جامعه بشر امروزی از همین تحولات شش هزار ساله شکل گرفته است. جامعه اشتراکی را جامعه‌ی عادلانه در مسیر تاریخ بشریت توصیف می‌کنند، گرچه این زمان را عصر وحشی نام نهاده اند ولی در عمق جامعه عدالت بر پا بود. عصر حاضر را جامعه مدرن و انکشاف یافته و عصر تکنالوژی و تمدن مینامند ولی در حقیقت نا برابری، ستم، تبعیض، خصومت، اسارت و استثمار از تمام جوانبش پیداست. درین جاست که جنسیت و مالکیت هر دو باهم گره خورد. جامعه طبقاتی مردسالار بر تمامی ارکان جامعه از جمله بر نیمی از جامعه بعنوان جنس دوم، بعنوان مادری تولیدگر و ارضاکنده نیازهای جنسی مرد. به باور

هدف ازین نوشته اینست که ما در مورد خشونت جنسیتی و در کل برابری و آزادی زن و آزادی جامعه از زوایای مختلف و از دیدگاه‌های مختلف مطالب خواننده ایم ولی کمتر به ریشه‌های خشونت‌ها که مسبب مشکلات جدی و حتی جنایات در جامعه امروزی گردید پرداخته شده و یا توجه مبذول گردیده است.

مکتبی بر سیر تکامل جامعه بشری

عصر پدر سالاری را عصر تکنالوژی و عصر مدرن مینامند، و نظام ماقبل آنرا جامعه اشتراکی بدوی که بهتر بگویم مادر تباری و عصر وحشی نام نهاده اند که هزاران سال طول کشید و سرآغاز شکل‌گیری زندگی اجتماعی و کشف آتش که سبب تحول بزرگی در رشد جوامع انسانی و بشریت گردیده است میباشد.

زنان درین نظام از آزادی و موقف بهتر اجتماعی برخوردار بودند. زنان زندگی اشتراکی را توسعه دادند. جمع‌آوری آذوقه و شناخت و تمرکز بیشتر زنان به انواع دانه‌ها و نباتات سبب شد تا زنان زراعت و اهلی کردن حیوانات را درین مقطع زمانی برای اولین بار در جامعه بشری وارد سازند. پیدایش جوامع روستایی و رشد آن نیز ازین آوان آغاز شد. گذشته از نا ملایمات طبیعی زندگی اشتراکی و جامعه انسانی درین آوان شکل هارمونی و آرام داشت. رفع احتیاجات مشترک و حفاظت همگانی از کودکان، سالمندان و افراد علیل و رنجور جامعه مروج بود. ۹۸ در صد از دوران تاریخ بشر بدین شکل سپری شد.

طولانی بودن دوران حمل و نیاز کودک انسان به مراقبت طولانی نوع بشر را از سایر انواع حیوانات متمایز می‌سازد لذا زنان در مراقبت و تغذیه نوزاد انسان و جلوگیری از انقراض بشر بروی زمین رول بسزایی داشته و مسبب رشد کمی بشر بشکل امروزی آن گردیده است، این بار داری و پرستاری باعث شد تا زنان در خانه بمانند درین زمان نوعیت کار و

میزگرد سوسیالیسم کارگری

مصلحت جویانه آمریکا خواست ها و مطالبات بلند پردازانه شان را کنار گذاشته و از عقب تریبون تیم ثبات و همگرایی خواهان پرداختن به مذاکرات " بدون قید و شرط " با طالبان شوند و از سویی هم بار دیگر اشرف غنی و دارو دسته اش را نگران از دست رفتن قدرت بلا منازع تا کنونی شان ساخته و وادار نماید که بر ضرورت إعلان هرچه زود تر نتایج انتخابات و تشکیل حکومت منتخب و مردود شمردن اکتفا به کاهش خشونت ها و تأکید روی حتم بودن برقراری آتش بس دائمی قبل از هرگونه توافقی با طالبان پافشاری نموده از زبان امرالله صالح اعلان نمایند که گویا آمریکا نخواهد توانست توافقی را که خواست و اراده " ملت افغان " در آن در نظر گرفته نشده باشد بالای آنان تحمیل نماید و البته همه می دانیم که منظور آقای صالح از " ملت " همان تکت انتخاباتی دولت ساز هست نه چیز دیگری.

در اخیر باید یاد آور شوم که آمریکا و شرکایش سرانجام طالبان را روی صحنه خواهند آورد، مگر این بار در تلاش اند تا آنان را نه به مثابه فاتحان رجز خوان بلکه همانند شغال های لاشخوار و بونده های بگیل و گوش به فرمان بادران کهنه کار و شعبده باز امریکایی و انگلیسی و ناتویی شان روی کار آورده و با سائر مزدوران متنوع شان هم کاسه سازند.

سوسیالیسم کارگری:

اخیرا خانم بلقیس روشن، یکی از نماینده گان پارلمان افغانستان، در ارتباط با تلاش برای تصویب قانون حمایت از کودکان، عکس العمل و خشم شدید نماینده گان وابسته به احزاب جهادی را که با توصل به قانون اساسی خشم شان را توجیه می کردند بر انگیخت. در مثبت بودن اقدام خانم بلقیس روشن هیچ تردیدی وجود ندارد. اما سوال اینست که در قانون اساسی افغانستان تصریح شده است که هیچ قانونی نباید در تضاد با قوانین اسلامی باشد. با توجه به این بند قانون اساسی ایجاد تغییر مثبت در وضعیت کودکان به خصوص کودکان دختر ممکن است؟ آیا معضل اصلی، مخالفت جهادی ها با تصویب قانون حمایت از کودکان است یا معیار های حاکم در قانون اساسی دولت؟

زرقا فروغ:

به استناد به ماده اول کنواسیون حقوق کودک، کودک به همه انسانهای زیر ۱۸ سال اطلاق می شود. ارزش کودک به طور کامل برابر ارزش یک انسان است. بر اساس ماده بیست و هشتم و بیست و نهم این کنواسیون، کودک حق دارد به مکتب برود و تحصیل کند. آموزش در مکتب باید کودک را برای زنده گی در جامعه آماده کند، احترام به حقوق انسانی را با روح تفاهم، آرامش و مدارا پرورش دهد. ماده دوم این کنواسیون حقوق یکسان و برابر را برای همه کودکان و بدون تبعیض در نظر میگیرد.

برای مقایسه شرایط زنده گی کودکان در افغانستان با مواد کنواسیون حقوق کودک به بازگویی یک واقعت عینی از زنده گی کودکان در افغانستان می پردازم. کودکان فامیل های فقیر، یا کودکانی که در نتیجه یک جنگ کثیف به حال خود شان رها شده و در کوچ و پس کوچ های کابل و دیگر شهر ها برای زنده گی به مفهوم واقعی کلمه جان می کنند.

کودکان پا برهنه و ژولیده با ذغال و اسپند، با بسته پلاستیک یا ساجق در شهر کابل دنبال رهگذران می افتند و تقلا می کنند برای دست آوردن یک وعده غذا دارند کمی دورتر کودکی با ظرفی آب و صافی منتظر آمدن موتری است تا با شستن آن هزینه یک وعده غذا را به دست آرد، در محل مزدم شهر خانمی با چادری آبی خودش را پوشانیده اطرافش دو کودک نیمه برهنه در سرمای زیر ۱۰ درجه سانتی گرید به خواب عمیق فرو رفته دوست پهلوی راستم اشاره به کودکان میگوید این کودکان برای اینکه احساس سرما و گرما نکنند و موجب مزاحمت مادر شان نشود تریاک خورنده می شوند.

در فاصله بیرون شهر مراکز و کوره های خشت سازی و خشت پزی قرار دارند اکثریت کارگران این مراکز کودکان اند، به همین ترتیب کارگاه های کوچک قالبین بافی بر دوش همین کارگران کوچک می چرخد. کودکانی که در خانه های مردم مرفه خدمتگارانند، کودکانی در سطل آشغال دنبال غذا و پیدا کردن اسباب قابل فروش اند، کودکان کسبه کار و شاگرد کار و آنهایی که به خانواده های فقیر تعلق دارند و بصورت بالقوه در خطر فروش قرار دارند یا کودکان دختر در همان آوان کودکی در برابر پول به برده گی جنسی کشانیده شده و به عقد کسی در آورده می شوند. یا برای خوشگذرانی مردان قدرتمند و پولدار به

بچه بازی داده می شوند یا طعمه می شوند برای طالبان جهت انجام عملیات انتحاری. کودکانی که از جانب خانواده های مذهبی به مدارس دینی و مساجد فرستاده می شوند و علاوه بر تحمیل از خود بیگانه گی، به اشکال گوناگون مورد تجاوز قرار می گیرند. حتی از مدارس دولتی هم گزارش هایی مبنی بر سوء استفاده جنسی از کودکان به نشر رسیده است که نمونه اخیر آن از ولایت لوگر است.

در جوامع صنعتی و پیشرفته، متناسب با رشد اقتصاد و حیطه دموکراسی بورژوازی، دولت مسؤولیت تامین رفاه کودکان را به عهده دارد. ولی کماکان سطح زنده گی و امکانات کودکان در فامیل های کم در آمد، تفاوت خیلی زیادی با کودکان ثروتمندان دارد. در جوامع طبقاتی و جهان سومی که در بحران و جنگ نیستند خانواده ها مسؤولیت تامین رفاه کودک را دارند، آینده کودک و حقوق اجتماعی اش تماما به خانواده بسته گی دارد خود کودک در تعیین هیچکدام از این پدیده های سرنوشت ساز زنده گی دخیل نیست. کودک جزئی از ملکیت خانواده است چون خانواده مسؤولیت رفاه اقتصادی را به عهده دارد.

اما در افغانستان و کشور های درگیر جنگ و بحران که تمام ساختارهای نورمال اجتماعی به هم ریخته و والدینی که با هزاران مشکل اقتصادی دست و پنجه نرم کرده و قادر به تامین غذا و امنیت کودکان نیستند، چه رسد به امکان دسترسی آنها به درس و تحصیل. به بیانی دیگر در اینجا، حقوق کودک نه تنها تامین نمی شود که شکنجه کودکان قباحتش را از دست داده است. در چنین اوضاعی استاندارد نگهداری از کودک اساسا معنی خود را از دست می دهد و کودکان یکجا با والدین در تلاش برای زنده گی جان می کنند.

در پهلوی بحران جنگ، جبر و فرسایش اقتصادی جبر دیگری نیز به مشکلات این کودکان بد بخت اضافه شده که آن مذهب است، مذهبی که بر تمام وجوه زنده گی این مردم سایه افکنده، مذهبی که تمام این سیه روزی های این کارگران تهی دست و گرسنه را با تقدیر و امتحان الهی توجیه می کند. در افغانستان هم دولت و هم اپوزیسیون خود را متعهد به اجرای قوانین اسلامی دانسته و فقط در تفسیر و توجیه مقررات اسلامی با هم اختلاف دارند. اپوزیسیون لیبرال و پاپولست اهمیت این را که برای ایجاد تغییر بایست جوهر دین نقد گردد و نه احکام ادامه در صفحه ۱۲

میزگرد سوسیالیسم کارگری

و تفاسیر از دین، درک نمی نماید. آنها محدودیت سطح سواد را عامل تفسیر نا درست از دین دانسته و قباحت آن را به ملا تره خیل، گلبدین و طالبان محدود می نمایند. تا زمانی که دین اجازه دخالت در همه امور انسانها را داشته باشد، امکان و زمینه زنده گی انسانی تر برای ضعیف ترین اقشار اجتماعی، یعنی زنان و کودکان میسر نیست. دین به عنوان امر خصوصی افراد بایست به امر خصوصی تبدیل گردیده و از امکان تحمیل دیدگاه هایش بر مردم و جامعه جلو گرفته شود.

این روشن است که نیرو های طرفدار حقوق زن و کودک، نمی توانند با توسل به منطقی دین، دین داران را به چالش بکشند. همچنان آنها نیرویی بالقوه بی نیستند که بتوانند خواسته های شان را در زمانی که اسلام سیاسی در قدرت است، به کرسی بنشانند. حد اقل به ترویج این دیدگاه که عیب در مسلمانان است، نه در دین، هم نپردازند. ملاها در پناه قدسیت دین می توانند بر گرده مردم سوار گردند. این قدسیت بایست شکستنده شده و ماهیت دین به عنوان یک باور انسان ستیز و غیر انسانی افشا گردد. در مذهب اسلام راجع به کار کودک هیچ معیاری وجود ندارد، حد اقل سن ازدواج بسته گی به تفسیر راویان دین داشته و تا آنجا که به سنت پیامبر بر می گردد، ازدواج او با عایشه ۹ ساله الگویی برای مسلمانان شده است. با در نظر داشته این واقعیت ها و با محوریت اسلام در قانون اساسی، امیدی به ایجاد تغییر در زنده گی نصفی از نفوس جامعه و علاوه بر آن، کودکان متصور نیست.

درین اواخر پروسه صلح با سفاک ترین و بی آرم ترین گروه اسلامی یعنی طالبان که مسؤول گردن بردن، سنگسار، قتل و معیوبیت هزاران کودک در افغانستان هستند، با پشتوانه نظامیان پاکستان و با نشان دادن چراغ سبز از جانب آمریکا و شرکا که می رود سهمی در دولت آینده به آنها داده شود، سبب گردیده است که یک تعداد ملاها و روحانیون سر از سوراخ های بیرون کرده و به طالبانیزه کردن جامعه می پردازند. هژمونی هرچه بیشتر دین و خرافه در سطح جامعه و تشدید پدرسالاری و استبداد به کمک اداره امر به معروف و نهی از منکر چرخشی در تشدید ستم جنسی بر زنان است. ریشه های این تند روی ها محدود به مساجد نبوده و افراد کلیدی دولت و وکلای پارلمان و

سنا نیز به حمایت ازین تندروی ها بی خشونت آمیز و تبعیض الود پرداخته اند. یکی ازین بنیاد های به شدت عقبگرای اسلامی در افغانستان به نام "شورای علمای اهل سنت" است که با قانون حمایت از حقوق کودکان که به تازه گی از تصویب مجلس نماینده گان گذشت مخالفت کرده و آن را به حق "خلاف شرع" می داند. گرچه طرح این قانون به دوسال قبل بر می گردد ولی مولوی هایی مثل تره خیل محمدی عضو سابق پارلمان افغانستان، تصویب قانون حمایت از کودکان را "غیراسلامی، غیرافغانی و مغایر آیات قرآن و حدیث" خوانده است. این اولین بار نیست که شریعت در تقابل با انسانیت در مراجع دولتی در افغانستان با این دلیل که "آیا افغانستان یک کشور اسلامی است یا اروپا است که دختران و پسران تا هژده ساله گی هر کاری دل شان خواست بکنند" قرار می گیرد.

به جرأت می توان گفت که برای ریشه کن ساختن تمامی استبداد مذهبی و نفوذ و خشونت ملا و مسجد در زنده گی افراد نیاز است که ماهیت دین افشا گردد. بی تردید این موضوع کار آسانی نیست، ولی برای هر حرکتی رو به جلو و برای ایجاد یک جامعه انسانی، نیازی است مبرم و اساسی. تغییر در ماهیت قدرت حاکم، از کانال هایی چون پارلمان نه ممکن است و نه عملی. دموکراسی بورژوازی هم نمی تواند چیزی بیشتر از سر و صدا را تحمل نماید. آنگاه که فریاد ها قوانین بازی در دموکراسی موجود را به چالش کشند، آنگاه دموکراسی موجود با ماهیت اصلی اش در برابر آنها قرار می گیرد. به یک جنبشی آگاه منضبط و پی گیر که اکثریت افراد جامعه، یعنی کارگران نیروی محرک آن باشند، برای تغییر نیاز است.

سوسیالیسم کارگری:

اخیراً در اثر تلاش و پشتکار جمعی از آزادی خواهان و برابری طلبان در کابل نشریه یی به نام (اعتراض) اقبال نشر یافته است که به آدرس های مختلف از جمله برای سازمان سوسیالیست های کارگری هم فرستاده شده است. با موجودیت ده ها نشریه دیگری که وضعیت جاری در افغانستان را از زاویه های متفاوت به نقد می کشند، (اعتراض) چگونه می تواند متفاوت از نشرات دیگر باشد. در مجموع نظر شما در رابطه با این نشریه چیست؟

آتیلا مهربان:

در شرایطی که خون و آتش، فقر بیکران، بیکاری و بی امنیتی در افغانستان، سرخط خبرها بوده و جان کندن به نام زنده گی بخشی از روزمره گی زنده گی شده و عکس العمل در برابر آن همه نکبت حاصل از نظام حاکم و زایده هایش، در حد ماتم و در بهترین حالت ابراز خشم ناشی از درمانده گی، در برابر آن همه لجام گسیخته گی محدود می گردد، بلند شدن صدای هدفمند (اعتراض)، جای خرسندی و مایه دلگرمی است. مهمترین تفاوت میان (اعتراض) با نشرات دیگری که هر یک از زاویه منافع مشخصی وضعیت موجود در افغانستان را به نقد می گیرد، این است که نشریه اعتراض، آگاهانه در دفاع از منافع طبقه یی بر خاسته است، که علی الرغم تکثر تعداد و نقش اجتماعی منحصر به خودشان، در محدوده جغرافیایی افغانستان، نماینده مشخصی که صدای آنها بوده و مشخصاً به دفاع از منافع طبقه کارگر بر خیزد، به صورت علنی وجود نداشته است. این به آن مفهوم نیست که تلاش ها و اعتراضات دیگری را که در افغانستان در برابر نا برابری ها شکل گرفته اند نا دیده گرفت. به عنوان مثال اعتراضاتی که به جنبش تبسم، جنبش روشنایی ... مسمی گردیدند، همه اعتراضات بر حقی بوده اند که از در دفاع از حق زنده گی و دسترسی عادلانه به امکانات به صورت خود جوش شکل گرفتند ولی با تأسف به دلیل کشانیده شدن شان در محدوده منافع فردی و پیوند شان به حزب و چهره های بد نام حتی به همان خواسته های حد اقل شان نیز نرسیدند. آن جنبش ها حول دفاع از بخشی از افراد جامعه شکل گرفتند که می توانست بدون ایجاد تغییری در ماهیت نظام، به اهدافشان نایل آیند. آنگاه که امنیت سفر مسافرتی تأمین شده و قتل های هدفمند بر مبنای تعلق نژادی و باور انسان ها پایان می یافت، یا برق وارداتی بدون تبعیض از مسیر قبل تعیین شده عبور داده می شد، جنبش به اهدافش نایل شده و مانند همه جنبش های اعتراضی دیگر، پایان می یافت.

اما اعتراض آنگونه که در "چرا اعتراض" توضیح داده شده است، مبنای حرکتش صرفاً محدود به عقب راندن مرز های حاکم نظام نیست. فعالیتش برای بهبود وضعیت معیشت و شرایط زنده گی قوم و تباری محدود نشده است. هدف (اعتراض) تغییر وضعیت موجود به نفع طبقه یی است که تلاش شده است با دادن هویت های قومی و تباری از هم جدا باشند.

انسان خشن محصول جامعه طبقاتی

این یک امر مسلم است که زنان آگاه و مبارز دست بالای دست گذاشته و تماشاگر این همه خشونت و جنایات در قبال زنان نیست و این بیشتر از صد سال است که برای بدست آوردن حقوق و برابری جنسی زنان پیشتاز و مبارز تلاش نموده اند، سوال خلق میشود که چرا این جنبش نتوانسته با توده زنان کارگر و زحمتکش ارتباط برقرار نموده و ایشان را به مبارزه برای احقاق حقوق شان سازماندهی نمایند؟ این یک امر مبرهم است که دولتهای سرمایه داری در تلاش اند تا مبارزات حق طلبانه و آزادی خواهانه جنبش های آزادی طلب و مترقی را از مسیر اصلی آن انحراف داده و به بیراهه سوق دهند، درست بهمین علت مبارزات زنان را نیز از مسیر اصلی آن یعنی به چالش کشیدن نظام طبقاتی بعنوان عامل اصلی تبعیض علیه زنان منحرف ساخته و این مبارزات را به سمت مبارزه با مردان سوق داده است (فمینیسم) و بدین ترتیب در بین طبقه ای کارگر با ایجاد تبعیض جنسی انشعاب ایجاد کرده است. این یکی از خواص جنایتکارانه سرمایه داری است تا بر خشونت و تبعیض دامن زده و بهره برداری نماید.

لذا بر جنبش زنان است تادر مبارزه برای رهایی از ستمگری ها و نابرابری ها با درک از نیروی پر توان خود بی هیچ تردیدی برای فرا روی از این موقعیت آنها مجبورند جهان را برای خود از نو بسازند با زیر رو کردن این مناسبات غیر عادلانه مناسبات جدیدی را بنا نهند برای اینهمه تحولات مبارزات تشکلی های آزادی زنان موازی به سایر تشکلات کارگری و آزادی خواه ایزاری بی بدیل و غیرقابل انکار بشمار می آیند. زنان برای اینکه بتوانند خواستها و اعتراضات شان را طرح و ابراز نمایند، هیچ راه شناخته شده دیگری جز توسل به قدرت تشکلی های زنان و کارگران ندارند. در مبارزه علیه جامعه مردسالار بعنوان ابزار جوامع طبقاتی، بجای رویکردی مردستیزانه - که خود معلول مناسبات استثمارگرانه است، به ریشه ها بپردازند و برای دست یابی به حقوق خویش نظام طبقاتی سرمایه داری را بعنوان عامل اصلی تبعیض علیه زنان به چالش بکشند.

میزگرد سوسیالیسم کارگری

این تفاوت ها، فرق عمده میان (اعتراض) و نشرات دیگر در داخل هستند. البته به دلیل آغاز کار منسجم و هدفمندی که (اعتراض) در برابرش قرار داده است و هنوز بسیار جوان بوده و تجربیات لازم را کسب نکرده است، از دید من کمبود هایی هم از جمله در توضیح طبقات اجتماعی و ارجحیت قایل شدن تمرکز فعالیت های (اعتراض) بر اهدافی که ربطی به مسأله طبقات نداشته و صرفاً از موضع عدالت طلبی مطرح می گردد، هم وجود دارد. در این رابطه صرفاً در دو مورد که تحت عنوان "چرا اعتراض" آمده اند، مکث کوتاهی می نمایم. ولی قبل از آن بایست بنویسم که با توجه به تحولات تکنولوژی، پیشرفت و رشد سرمایه داری، تغییرات عمده ای در رابطه با تولید و مناسبات تولید که آرایش طبقاتی بر مبنای آن صورت می گیرد، ایجاد شده و تعریف های کلاسیک طبقات، وضعیت و شرایط کنونی را به وضاحت نمی تواند انعکاس دهد.

شغل یک فرد دیگر الزاماً تعیین کننده تعلق طبقاتی آن فرد نیست. مثلاً یک معلم که وظیفه اش صرفاً تدریس است، می تواند یک حقوق بگیر ساده باشد، یا صاحب مکتبی باشد و معلمین دیگری را به استخدام خودش در آورده و از راه تسلط بر نیروی کار معلمین دیگر، آنها را استثمار نماید. به همین منوال یک کراچی ران که تحت عنوان "زحمتکشان" از آنها نام برده شده است، می تواند فردی باشد که در برابر کسب حقوق کار می نماید. حتی داشتن یک کراچی نمی تواند به عنوان یک ابزار تولید برای بازار، کار آیی داشته باشد. با توجه به موقعیت فرد کراچی ران که نیروی کارش را برای کسب وسایل معیشت به فروش می رساند، نمیتواند به طبقه دیگری جزء طبقه کارگر تعلق داشته باشد.

تحت همین عنوان از "تبنگی" ها نیز به عنوان افرادی که وسایل تولید در اختیار دارند، اسم برده شده است. از نظر من این حکم یک حکم من در آوردی بوده و مقرون به واقعیت نیست. این بخش از افراد هیچ ارزشی تولید نه نموده و شغلی با در آمد ثابت ندارند. آنها با در نظر داشت موقعیت و امرار معاش از راه داد و ستد در حاشیه تولید، کسانی جزء اردوی ذخیره کار نیستند. آنها کسانی اند که در آرزوی داشتن امکانی اند که بتوانند نیروی کار شان را به فروش بگذارند. علاوه بر پیچیده گی موضوع تعیین طبقات، چون هیچ تحقیقی در رابطه با طبقات اجتماعی در افغانستان صورت نگرفته است، دسته بندی هایی ازین قبیل

نمی تواند مبنای علمی داشته و پایه ای باشد برای استنتاجاتی ازین قبیل.

نکته دیگر دفاع از منافع اقلیت ها (اقلیت های ملی، مذهبی) به عنوان بخشی از مبارزه فعالین (اعتراض) است که ربطی به مبارزه طبقاتی ندارد. اقلیت ها به عنوان یک کتله اجتماعی، نمی توانند پدیده ای فرا طبقاتی بوده و منافع همه افراد مربوط به یک اقلیت همسو باشد. البته این امر به این مفهوم نیست که خواهان تعطیل فعالیت در عرصه دیموکراتیک باشیم. در این عرصه مبارزه صرفاً به دفاع از حقوق انسان محدود می گردد. مثلن نمی شود از کنار فردی که به دلیل تعلقش به یک عقیده یا به یک تبار مورد اذیت و تحقیر قرار می گیرد گذشت. دفاع از فردی در یک چنین موقعیتی از بدیهیات است. ولی نمی شود برای مثلن به رسمیت شناسانیده شدن عقاید مذهبی که تلاش می شود به عنوان بخشی از هویت یک اقلیت جا زده شود، حساب باز کرده و به دفاع از آن پرداخت.

علی الرغم نکاتی که تذکر داده شد، آغاز به کار (اعتراض)، گامی استوار و فراخی است به جلو که از پوتانسیل و توانایی های عظیمی بر خوردار است، و من صمیمانه موفقیت آن و تحقق اهدافش را آرزو می نمایم.

امر رهایی و آزادی بدون

سازمانیابی، تشکل پذیری

طبقه کارگر و ایجاد حزب

سوسیالیستی کارگری میسر

نیست. به پیش در راه ایجاد

یک چنین گردانی!



Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 53

February 2020

اطلاعیه به مناسبت اعتراض های اخیر مردم آزادبخواه ایران

اعتراضات علی‌الرغم فضای پلیسی و سرکوب همچنان در حال گسترش است. سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان در ضمن محکومیت جنایت هولناک جمهوری اسلامی سرمایه و جنگ افروزی و قلدری امپریالیسم امریکا و متحدانش در منطقه، و ابراز همدردی و تسلیت با خانواده هایی که عزیزان شان را در سقوط هواپیما از دست داده اند قویاً از مبارزات کارگران، دانشجویان، زنان و مردم آزادبخواه ایران برای دست یابی به رفاه، آزادی و رهایی از شر جمهوری اسلامی دفاع می‌نماید. نبض ما با نبض جنبش آزادی خواهانه جاری در ایران می‌تپد!

نابود باد سرمایه‌داری!

مرگ بر جمهوری اسلامی سرمایه!

زنده باد سوسیالیسم!

شورای مرکزی سازمان سوسیالیست‌های کارگری

افغانستان

۱۵ جنوری ۲۰۲۰؛ ۲۵ جدی / دی ۱۳۹۸

است و هیچ ربطی به منافع طبقات فرودست در ایران، امریکا و منطقه ندارد. رو در رویی این دو نیروی اهریمنی و حامیان جهانی و منطقه‌یی شان عامل تشنج، بحران و تداوم آن در این منطقه حساس و استراتژیک است. جمهوری اسلامی با حمله موشکی به دو پایگاه امریکا در خاک عراق خواست تا از یک سو در عرصه جهانی از خودش اعاده حیثیت نماید و از سوی دیگر در نظر داشت تا با دمیدن هرچه بیشتر به احساسات ناسیونالیسم ایرانی در تقابل با امریکا، جای پایی برای خود در میان مردم معترض و به پا خاسته ایران پیدا و چند صباحی به حیات نکبت‌بار و به پایان رسیده خویش بیفزاید که خوشبختانه نه تنها کارایی نداشته است بلکه برعکس عمل نموده است.

با جنایت هولناک و نابخشودنی به راکت بستن هواپیمای مسافربری اکراین توسط سپاه پاسداران که در اثر آن ۱۷۶ تن از مسافران بیگناه کشته شدند، بار دیگر مردم آزادبخواه در محکومیت جمهوری اسلامی سرمایه به خیابان‌ها ریختند و با صدای رسا خواهان سرنگونی و نابودی رژیم شدند و دامنه

رژیم جمهوری اسلامی پس از سرکوب جنایتبار و خونین جنبش اعتراضی مردم آزادبخواه در آبان ماه سال روان و سرمست از آن، بار دیگر در منگنه اعتراضات گسترده کارگران، دانشجویان و مردم آزادی خواه قرار گرفته است. پس از کشته شدن قاسم سلیمانی از مهره‌ها و مجریان اصلی سیاست خارجی و مسؤول سپاه قدس در خاورمیانه توسط پنتاگون به دستور مستقیم ترامپ، سران جمهوری اسلامی سرمایه در ایران مدعی گرفتن "انتقام سختی"؟! از دولت امریکا شدند.

در کنار جمهوری اسلامی بخشی از جریان‌های اپوزیسیون این رژیم چون ملی-مذهبی‌ها و ناسیونالیست‌های ایرانی اعم از "چپ" و راست درعزای قاسم سلیمانی تحت نام "سردار رشید" روی گلیم غم نشستند و در رثای از دست دادن این جانی (قاتل کارگران، زنان، جوانان و کودکان در ایران و منطقه) نوحه سرائی نمودند. تقابل جمهوری اسلامی و امپریالیسم امریکا همچنان بر سر منافع و تأمین هژمونی منطقه‌یی